

حصه اول

# منتخب اللباب

تصنیف

محمد هاشم خان المخاطب به خانی خان نظام الملکی

در

احوال سلاطین تیموریه که در هندوستان

سلطنت کردند

باهتمام

اشیاءک موسیقی بنگاله

بتصحیح

مولوی کبیرالدین احمد و مولوی غلام قادر

در

کالج پریس

بکاربره‌ازی منشی کرامت حسین طبع شد

کلکتہ سنہ ۱۸۶۹ ع



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جهان شکر و سپاس - افزون از قیاس - پادشاهی و  
 سزاست - که بمقتضای حکمت بالغه وجود جهانداران ذری اقتدار  
 را باعث امن و امان عالمیان گردانید • و بآب تیغ گیتی ستان  
 تاجداران فی وقار آتش فساد و فتنه‌های اکناف عالم را فرو نشانید •  
 و درود بپسند - و صلوة لاتعد - سر شاه رسل - خاتم النبیا مرسل - و  
 اولاد و اصحاب کبار او را رواست • که پرتو نور جمال جهان افروز کفر  
 سوز او تزلزل در ایوان کصری انداخت - و اوئیل و اصنام روی  
 زمین را سرنگون ساخت •

چو صیقلش در افواه عالم فتاد • تزلزل در ایوان کصری فتاد  
 بلا تا مستحضران <sup>بچشمی</sup> خورد • به بصیران <sup>ببینی</sup> آب عزیزی ببرد  
 نه از لات و عزیزی <sup>ببوی</sup> آورد <sup>بگوشه</sup> که نور <sup>بصوت</sup> و <sup>بجیل</sup> منصور کرد  
 هر طالبان اخبار نو و کهن دیر کهن آباک <sup>بصفتی</sup> نماد - که چون  
 جلد ثانی تاریخ منتخبات اللباب قالیف خادم آثم <sup>بمقدم</sup> هشتم

شد - و مغول که بمغول خان بعد جلوس ملقب گردید پادشاه  
 عظیم الشان گشت - و در رعیت پروری و ملک داری و آبادکاری  
 نسبت بجد و آبا ممتاز برآمد - و آبادی مغلستان از بنا پذیرفت  
 اگرچه از عهد عرش آشیانی اکبر پادشاه اسم مغل بر ترک و تاجیک  
 عجم حتی سید ایران و توران زبان زد خاص و عام گردید - اما  
 فی الحقیقت لفظ مغل مخصوص طائفه ترکان همان سلسله و خاندان  
 مغل خان است - چنانچه در ذکر سلاطین دهلی بتقریب اسم مغل  
 که در زمان قدیم بوار می نوشتند مفصل بزبان قلم جاری گشته -  
 و سلسله اولاد همان مغل خان بچنگیز خان و هلاکو و چغتای و امیر  
 تیمور که مجمل تفصیل آن بناکش می آید میسرند - و روز بروز اولاد  
 مغل خان چنان در کفر ثابت گردیدند که نمی خواستند نام اسلام  
 بر صفحه روزگار بماند - و تا مکانی که سم اسپان آنها می رسید در قلع  
 ریشه مسلمانان کوتاهی نمی نمودند - هر که تاریخ هرات بمطالعه  
 در آورده میداند که چند لک مسلمانان الکه خراسان و نواح و سواد  
 هرات زیر شمشیر قوم مغل آمده \*

القصة مغل خان را چهار پسر بودند - بعد از فوت پدر قراخان که از  
 همه کلان و در ملت پدران قائم بود بجای پدر فرمان روا گردیده - او را  
 حق سبحانه تعالی بحکم آیه کریمه *يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ* فرزندی  
 ارزانی فرمود در کمال جمال و نیک سرشتی - و آن طفل تا سه روز  
 شیر مادر و هردایه که برای او آوردند نخورد - شب چهارم مادر او  
 که او نیز در غم فرزند ترک خورد آرام نموده بود گریه کنان بخواب رفت -  
 پسر را در خواب دید که میگوید تا شیر مسلمان نباشد پستان بلب

نخواهم گرفت - مادر گفت در عهد پدران تو نام اسلام از نواح  
 ترکستان برخاسته - طفل گفت اگر حیات من می خواهی تو خفیه  
 مسلمان شو - والدۀ او هوای آنکه پنهانی اقرار بوحدانیت خدا  
 و رسالت نبی آن عهد از چاره کار ندانسته پسر را شیر داده در  
 اخفای آن راز کوشید - چون دران زمان رسم بود که بعد یکسال از  
 ولادت طفل اسم مقرر می نمودند - بعد از انقضای سال روزی  
 که قبیلۀ مادری و پدری فراهم آمده تجویز اسم بمیان آوردند - بحکم  
 خدا آن طفل که در گهواره بود بزبان آمده گفت که اسم من اغز ( 4 )  
 است - بعده او را به اغز موسوم ساختند - چون بحد بلوغ رسید در دختر  
 عموهای او را برای او خواستند - بسبب اختلاف ملت که هر دو را  
 خفیه تکلیف اسلام نمود و قبول نه نمودند با هر دو زن موافقت  
 نشد - دختر سوم عموی او که با هم از خرد سالی همراز بودند و  
 محبت وافر داشتند بحسب خواهش او بعقد او آوردند - و خفیه  
 او را براه راست آورده محبت زیاده بار بهم رسانید - هر دو زن دیگر  
 برورشک برده نزد پدر اغز شکوه و ندامت نموده پرده از روی کار  
 برداشتند - آخر کار جنگ صف بمیان آمده پدر و پسر بمبارزه  
 پیوستند و آخر پدر کشته گردید - و جهان بکام اغز گشت - و  
 ملقب باغز خان گردیده بجای پدر نشست - و تمام قبیلۀ مادر و

---

( 4 ) در یک نسخه اصل اغز و در باقی نسخ اغر و در روضة الصفا اغور  
 و حبیب السیر و اکبرنامه اغوز نوشته - و در لغت ترکی نوشته که اوغوز  
 نام پادشاهیست و اغر فرقه از اتراک - و غالباً اغز صحیح باشد \*

پدر را باظهار لطف نزد خود جمع ساخته گفت - هر که در قبول اسلام با من موافقت و متابعت نماید شریک دولت و سلطنت من است - و هر که پا از دایره اطاعت و رفاقت من کشیده بملک دیگر رود اختیار دارد - و الا میان من و او بجز شمشیر نخواهد بود - و بسیاری را مسلمان نمود و جمعی را بقتل رسانید - و بعضی ازو جدا شده ترک وطن اختیار نمودند - و هفتاد و یک سال سلطنت نموده در رواج اسلام کوشید - و ملک بسیار سواهی ترکستان در تصرف آورده علم جهانبنانی اطراف و اکناف برافراشت - و در ارلاد او یک سلسله بچنگیز خان و صاحبقران ( 5 ) می رسد و سلسله دیگر باغریه منتهی میگردد که صاحب مغلستان گفته میشوند - و چهار سردار آغریه در عهد صاحبقران ثانی در جنگ بلخ با چهار پنج هزار خانه دار از مغلستان آمده با پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ملحق شدند - چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بگزارش خواهد در آمد - و سلسله دیگر که از فرزندان مغل خان سلطنت بخاندان آنها بحال مانده بود و تا عهد ابو سعید میرزا زبده خاندان چغتای فرمان روائی ترکستان در اختلال حوال می نمود - یونس خان ست - که از سرنوبا چغتای دودمان امیر تیمور وصلت نموده - سلسله او به چنگیز و چغتای میرسد - بعد از بغای اسلامی که اغزخان گذاشت چند واسطه بران گذاشت باز ترکان و فرمانروایان

( 5 ) مراد از صاحبقران امیر تیمور است و از صاحبقران ثانی

شاهجهان بادشاه •

ترکستان در ضلالت ملت مجوسی و آفتاب پرستی افتادند •  
 بعد از آنکه فریدون ملک را بهر سه پسر تقسیم نمود ملک  
 عراق به ایرج پسر خرد و اطراف ما وراء النهر به تور پسر میانی  
 داد - و ایرج بحسب حسد و تسلط تور خود را برای اصلاح کار نزد  
 تور رساند - و تور او را بقتل رسانید - و منوچهر از اولاد ایرج  
 برهنمائی فریدون برای انتقام خون جد کمر بست - و بچندین  
 واسطه قرنها شمشیر کین در میان بود - و اسم ایران و توران بر ملک  
 عراق و ماوراء النهر بنام ایر و تور بر زبانها جاری گشت - و مانده  
 نزاع ایران و توران از آن عهد در مقدمات ملکی بمیان آمد - چنانچه  
 مفصل در شاهنامه فردوسی و تواریخ دیگر درج است •

اما حقیقت هزار و پانصد سال تا تیمورتاش که جد نوزدهم  
 امیر تیمور میشود مفصل در هیچ تاریخ بنظر نیامده - بعده  
 در دودمان آنها ملت آفتاب پرستی بهمرسید - سبب آن مورخان  
 صداقت بیان چنان بزبان خامه داده اند - که چون دران سلسله  
 نویت اقتدار ملک به چولین ( 6 ) بهادر پسر یلدز خان که در

( 6 ) در جمله نسخ منتخب اللباب چولین بهادر را پسر یلدوز خان  
 نوشته است اما در حبیب السیر نوشته که آلفوا که مادر بوزنجیر  
 خان است و نسب چنگیز خان و امیر تیمور کورکان بدو می پیوندد  
 فیروز یلدز خان است زیرا که آلفوا بروایتی که در مقدمه ظفرنامه  
 مسطور است دختر جوینه بود و جوینه بنت یلدز خان - و در  
 اکبرنامه نوشته که جوینه پسر رشید یلدز خان است •

شجاعت بی نظیر بود رسید - از اولاد او انقوا نام دختری زهوه منال داشت ( ۹ ) در کمال جمال و عفت ناکتخدا ( ۷ ) شبی او در حجره خود بر بستر راحت خسپیده بود قبل از آنکه خواب برو غلبه نماید بحکم و ارادت قادر بیچرون روشنائی از دریچه آن حجره بصورت قرص آفتاب ظاهر گشت - و در آن حالت که دهان او را بود بد دهان او فرو شد - و دختر از مشاهده آن متحده گشته بمادر و همدمان خود ظاهر ساخت - و در همان چند روز اثر حمل برو معلوم گردید - بعد وضع حمل سه پسر آورد یکی از آن هرسه پسر بوزنجر است که جد نهم چنگیز خان است و جد چهاردهم صاحبقران میشود - او خود را بفرزند آفتاب شهرت داده از اسلام رو تافته با آفتاب پرستی پرداخت - بیشتر از سلسله او وکیل مطلق با استقلال پادشاهان آن عهد بودند و بعضی فرمان روایی نموده تا عهد هلاکو علم جهانبانی برافراشتند • نقل می نمایند که از سلسله جد و آبی آن خاندان دو برادر بودند ( ۸ ) - برادر کلان در عالم رویا مشاهده نمود که ستاره درخشنده

( ۷ ) الانقوا اولاد با پسر عمش کتخدا شده بود و از دو پسر متولد شده یکی یلکندی و دیگری یکجندی بعد از آن شوهرش وفات یافت سپس واقعه تولد دیگر سه پسر بی پدر بوقوع آمده ( شنبه - روزه الصفا - حبیبی العین )

( ۸ ) این دو برادر یکی قبل خان و دیگر قاجولی بهادر پسران تومنه خان بن بایسنقر خان بن قاپدو خان بن بوقا خان بن بوزنجر خان بن الانقوا اند •



صلبین آسمان و زمین نمودار گردید و ستاره‌های دیگر از او هویدا شدند و هر ساعت بر روشنائی آن ستارها می‌افزود تا تمام روی زمین و آسمان را فرو گرفت - برادر دوم نیز همین خواب دید اما نسبت بحواب برادر کلان انتشار ستاره و روشنائی آن کمتر بود - تعبیر آن بر زبان معبران چنان جاری گشت که از اولاد برادر کلان پادشاه عظیم‌الشانی بعرضه وجود آید و علم سلطنت و جهانداری در بیشتر اطراف ربع مسکون برافرازد و قرن‌ها اولاد او سلطنت نمایند - و برادر دوم که نسبت به برادر کلان کمتر ستاره در نظر او شعله افروز گردیده بود اولاد او در حکومت و کالت باستقلال از مشاهیر آفاق خواهند گردید - بعده هر دو برادر باهم عهد و پیمان بستند که سلطنت نصیب هر کدام گردد زمام اختیار سلطنت و عهد و کالت خود با اولاد برادر دوم واگذارند - چنانچه در سلطنت چنگیزیان صاحب مدار آن سلطنت آنها بعرضه ظهور آمده - بعده که نوبت جهانداری به سوغوچچین ( 9 ) رسید - باو خدا پسر پی داد که روز تولد آثار درخشندگی ستاره اقبال هویدا بود - او را مسمی به سوغوچچین ساختند - که آخر ملقب بچنگیز خان گردید و در سیزده سالگی پدر او از جهان ودیعت حیات نمود - و در همان چند روز عم او سوغوچچین که مدار علیه سلطنت بود جان بجهان آفرین سپرد - و

---

( 9 ) در حدیب السیر و اکبرنامه و دو نسخه اصل سوغوچچین و در دیگر نسخه اصل سوکی چچین و در دیگر سوکی چچین و در روضة الصفا سوغیچین و در ترجمه تاریخ ابوالفدا سوجیچین نوشته .

تموچین بجای پدر و عم قائم مقام گردید - و بموجب وصیت پدر  
و همو قواچار نویان را که جد پنجم صاحبقران میشود و ذوالاقتدار  
سلطنت بود برای تربیت و آداب جهانداری چنگیز خان بطریق  
انالیق مقرر نمود - \* شعر \*

قراچار و چنگیز ابن عم اند \* بکشور کشائی قرین هم اند (10)  
و در همان ایام که مراد از سن پانصد و هفتاد هجری باشد میان  
روس و مغلان نزاع ملکی و اختلاف تمام بمیان آمد - و هر یکی  
علم جهانبانی در اطراف ترکستان برافراشت - چنانچه هفتاد  
و یک ( 11 ) حاکم بهم رسیدند - از انجمله اوتگ خان ( 12 )  
که بچنگیز خان قرابت قریبه داشت و ابتداء در اعانت و تیمارداری  
چنگیز خان میکوشید آخر نظر بر جوهر رشادت چنگیز خان  
باغواي دیگر سوكشان در پی قتل چنگیز خان گردید - و چنگیز خان  
از ترس مدعیان رو بکوهستان آورد و اوتگ خان تعاقب نمود - و بعد  
مهاریات عظیم چنگیز خان فتح یافت - آخر رفته رفته بیاروی اقبال  
و مدد طالع بر همه سلاطین غالب آمده خروج نموده علم ظفر و  
نصرت اطراف ربع مسکون برافراشت - بعده که ایام رحلت او

( 10 ) این شعر فقط در یک نسخه بود \*

( 11 ) در یک نسخه هفتاد و دو نوشته \*

( 12 ) در جمله نسخ منتخب اللباب اوتگ نوشته اما در روضة الصفا  
اوتگ خان و در ترجمه تاریخ ابوالفدا اوتگ و در حبیب الحیر  
اوتگ و در مصنف اوتگ نوشته است \*

رسید چهارپسر او که باسم تولی خان و چغتای خان و جوجی خان و منگوقا خان ( ۱۳ ) مانده بودند هر یکی را در زمان حیات طرفی از جهات عالم مقرر نمود - چنانچه تولی خان که سمت ملک ختا و زیرباد فرمانروا گردید - از اولاد او تا حال دران سرزمین حکمرانی باستقلال می نمایند - و همان ملت آفتاب پرستی دارند - از زبان تجار بندر سورت و یک در مغلی که بحجابت آنجا رفته بودند چنان مسموع شده که وزارت ملک ختا بفرنگی اکثر میفرمایند - و امرای مقرب پادشاه آن ضلع بدو زانو بهینتی که زمین بوس می نمایند خوابیده آداب خدمت بجای می آرند - هرگاه آنها کلمه رکلام نمایند نیم خیز سر بالا نموده بجواب فرموده آقای خود پرداخته باز بهمان صورت میخوابند - و در سرا و بازار و مکانی که تجار غریب و مترددین در آنجا سکونت میگیرند عورات و دختران دوشیزه بکرو غیر بکر را دلاله با خود گرفته میگردند - و بدین گروه فریاد می نمایند - هرکرا رغبت خریداری آن باشد طلبیده بعد پهنه موافق سال و جمال او زر مهر مقرر کرده آن زر را بطریق گرو داده سودای بعوض معارضه

( ۱۳ ) در جمله نسخ موجوده منتخب اللباب منگوقا خان نوشته اما در حبیب السیر و ترجمه تاریخ ابو الفدا او را اوکدای و در وصف و روضة الصفا و طبقات ناصری او را اوکتای نوشته و بالاتفاق منگوقا آن نام پسر تولی خان بن چنگیز خان بود و بعضی از مورخین چغتای خان را چغتای خان و چغتای خان و تولی خان را تولو خان نوشته اند و منگوقا خان نام هیچ کس از خانان یافتن نشد \*

در میان می آرند - اما اگر مسافر خواهد که زن را با خویش رام و راضی ساخته با خود ببرد ممکن نیست - و ورثه زن بزرگسالی و اعانت حکم مانع می آیند - و اکثر سفید پوست و بی نمک می باشند - و بغیر از موی سر بر تمام بدن و اندام زن و مرد آنها موی نمی باشد مگر بزنج مردان چند موی بر می آیند \*

القصة ملك خراسان و ماوراء النهر و کابل به چغتایان ارزانی داشت - که تا زمان حال از فضل ایزد متعال و مدد طالع نیموری سر بر ملک پر وسعت بهشت نشان هندوستان بنام دودمان آنها سر فخر بر آسمان برین می ساید - و منصف پیشگان جهانگرد که سیرتوارینغ نیز نموده باشند - و طرف تعصب ملت و وطن را کار نفرمایند - میدانند که هیچ سلطنتی که نشاط سرشار دولت و مکنات و ثروت و استقلال سلطنت از بدین مرتبه باشد - و این همه ترحم که با وجود وقوع تقصیرات عمد خطا بخشیدن و جرم پوشیدن شعار موروثی آن سلسله عالی نسب گشته بکار برند - و کافه هفتاد و سه ملت که از اقالیم سبعة از وضع و شریف بدین دولت ابد پیوند رجوع آرند کامیاب و کامروای مقاصد ارجیفند گردند - به پادشاهی دودمان چغتای خان نمیرسد - و قریه تقسیم قلمرو دشت قبچاق و بلاد چرکس و بلغار بنام جوچی خان افتاد که سلسله آن به اوزبک جوچی نیز زبان زد اند - و در ماوراء النهر و سرزمین توران لغایت حال موافق اقتضای نشیب و فراز زمانه فرمانروائی می نمایند - مجمل از احوال آنها انشاء الله تعالی ضمناً در ذکر سلطنت چغتای بگزارش خواهد در آمد \*

## [ ذکر امیر تیمور صاحب قران ]

فی الجملة کلمة چند از مبدأ زمان ولادت و ایام فرمان روائی و  
 گیتی ستانی و سال رحلت حضرت خاقان سکندر جاه سلیمان بارگاه  
 امیر تیمور صاحبقران اَنَارَ اللّٰهُ بِرَهَانَهُ که سلسله عاقبت بخیر آن  
 منظور نظر الهی تا زمان قیامت بر صفحه روزگار آبرو بخش  
 سلطنت باد بگزارش می آرد \*

ولادت آن نیر برج سپهر اقتدار که بواسطه هشتم (14) بقراچار نوین  
 اتالیق جغتای خان از اولاد قاجولی بهادر می رسد - سه شنبه بیست  
 و پنجم شعبان المعظم سنه هفتصد و سی و شش [۷۳۶] در خطه شهر

( 14 ) در جمله نسخ اصل همچنین هست اما چنانکه در  
 صفحه ۱۰ سطر ۲ گذشته بواسطه پنج صحیح باشد زیرا که در جمله  
 تواریخ نسبت تیمور بدین ترتیب هست - تیمور بن تراغای  
 بن برکل بن ایلنکر بن ایجل بن قراچار نوین بن سوغوجیچین بن  
 یردچی بن قاجولی بن تومن بن بایسنقر بن قایدو بن بوقا  
 بن بوزنجربن الانقوا - لیکن در نسخ حبیب السیر و روضة الصفا  
 و اکبر نامه و ابو الفدا و ظفر نامه و غیره بسیار تصحیفات درین  
 نامها واقع شده بدین تفصیل ( ترغای تراغای - طراغای ) بن  
 ( برکل - توکل ) بن ( ایلنکر - ایلنکیر - ایلنکیز ) بن ( ایجل - ایچل  
 ایخل - ایحل - انجل ) و اختلافات سوغوجیچین در صفحه نهم  
 گذشته و قاجولی را بعضی قاجولی نوشته اند \*

سبز توابع ماوراء النهر از بطن خاتون سرا پرده عصمت تکینه خاتون  
 بیگم اتفاق افتاد - و در آردهم ماه رمضان المبارک سنه هفتصد و  
 هفتاد و یک [۷۷۱] که سی و پنج سال از مرحله عمر طی نموده بود

در قبة الاسلام بلخ بر تخت سلطنت جلوس فرمود • نظم •

چو بر مصدق سروری پا نهاد

فلک داد تخت سلمیان به باد

کفش بحر و تیغش بکف در ستیز

نهنگی و جوهر در موج ریز

جلال فضائل - و محاسن خصائل - و علوی همت - و بلندی  
 فطرت - و جوهر شجاعت و جلالت آن پادشاه گیتی ستان از آفتاب  
 جهان تاب روشن تراست - چنانچه یکی از بخششهای آن خسرو  
 دریا دل گنج بخشش که بر صفحه تواریخ ثبت گشته بخشیدن  
 سی هزار اسپ است در مجلس واحد - مجمل از ذکر آن مورخان  
 صداقت بیان چنان بتحریر بیان آورده اند - که در سال عزیمت  
 تسخیر دهلی که بر دریای سند پل بسته با لک سوار از آب عبور  
 مینمود - میرزا پیر محمد ولد میرزا جهانگیر نبیره صاحبقران از  
 سلطان با عدم سرانجام آمده ملازمت نمود - و بعرض رسید که اسپان  
 بی شمار لشکر و طویل خاص میرزا از ناموافقت آب و هوا تلف  
 شده اند و حادثات دیگر علاوه بی سرو سامانی گردیده و اکثر مردم سپاه  
 پیاده اند - سی هزار اسپ با اسباب و سرانجام دیگر به میرزا  
 بخشیدند و فرمودند که بلشکر خود قسمت نمایند - و سعی و جهدی  
 که در تسخیر چهار دانگ ربع محکوم از آن پادشاه کشور ستان بظهور

آمده و با سر کشان بی‌شمار و کفار بد کردار در اکثر کارزار مکرر مقابله و مقاتله افتاده و پیوسته علم فتح و نصرت برافراشته - ضرب المثل کهن سالن روزگار و سر مشق سلاطین نامدار است - چنانچه در فرصت سی و شش سال قمری ولایت مارواذ النهار و خوارزم و ترکستان و عراقین و خراسان و آذربایجان و فارس و ماژندران و کرمان و خوزستان و دشت قباچاق و مصر و شام و اکثر بلاد روم و بعضی مرز و بوم هندوستان تا پلای تخت دهلی و غیره بضرر شمشیر جهان ستان در تصرف آن خسرو گیتی ستان آمده - و بهیاری از ملوک و سلاطین اطراف را حلقه بگوش کشیده باز از طرف خود ملک مقتوح را بانها سپرده بجاری ساختن سکه و خطبه اسم خود مامور نموده ملک بخشی را ضمیمه گیتی ستانی ساخته - اگر خواهند که بر باقی احوال آن خسرو ذو الاقبال اطلاع یابند در ظفر نامه درج است \* حصن عقیدت و کمال اخلاص که صاحبقران را نسبت با اهل بیت بوده اشهر و اظهار تو از انصت که بشرح و بیان محتاج باشد - چنانچه گویند که این بیت اکثر ورد زبان او بود

• بیت •  
فردا که هر کس بشقیعی زند دست

مائیم و دست و دامن آل عبا بدست

بعده که سی و شش سال فرمانروایی نموده هفتاد و یکسال از مرحله صبر شریف طی نمود در مهم ختا سال هشتصد و هفت [ ۸۰۷ ] انحراف مزاج در طبع آن خسرو آفاق گیر بهمرسید - و در بلاد افزار که از سمرقند هفتاد و شش فرسخ است نوای عزیمت به تسخیر وسعت

آباد عالم بقا افراخت - و در خطه دایمیر سمرقند مدفون گردید \*

منار ای بت چین که چین هم نماند

مدار جهان این چنین هم نماند

نه جم ماند این جا نه نقش و نگینش

که نقش نگین بر نگین هم نماند

تاریخ ولادت و سلطنت و وفات آن مغفرت آیات ازین دو بیت

استاد هریدا است \* رباعی \*

سلطان تیمر (15) آنکه مثل او شاه نبود

در هفتصد و سی و شش آمد بوجود

در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس

در هشتصد و هفت کرد عالم پدرو

ذکر باقی چهار واسطه تا فردوس مکانی بطریق

کمال اختصار به تذکرمی آرد

بعد از امیر تیمور میرزا میران شاه طاب مَنَوَا که پسر سوم

ساحبقران است - از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خرد تر - و از

میرزا شاه رخ کلان تر - تولد آن گوهر معین اقبال در سنه هفتصد

و شصت و نه [ ۷۶۹ ] واقع شده - در عهد حیات والد بزرگوار بمده

جوهر رشد و استعداد که ضمیمه وسعت خلق رسخا داشت حکومت

آذربایجان که پای تخت هلاکو بود با استقلال بدر تعلق گرفت - میرزا



ابابکر پسر کلان خود را در آنجا گذاشته خود در تبریز که آب و هوای آنجا بمزاج او موافقت کرده بود پسر میبرد - بعد از وفات صاحب قران ابابکر میرزا در آذربایجان سکه و خطبه بنام پدر نمود و میرزا میران شاه در عین شباب و کامرانی که چهل و یک سال نهال عمر او در جویدار فرمان دهی نشو و نما پذیرفته بود در جنگ یوسف (16) ترکمان حوالی سر رود تبریز جهان را وداع نمود \* بیت \*

نشد سر خوش از جام عشرت کسی

که نا خوش نگشت از خمارش بسی

سوم میرزا سلطان محمد روح الله روحه - بعد از ودیعت حیات میرزا میران شاه پسر ارشد او میرزا سلطان محمد که با برادر خود میرزا خلیل نام در سمرقند میبود - اگر چه در ایام قبل از رحلت میرزا میران شاه میرزا الخ بیگ پسر میرزا شاه رخ در امور سلطنت قلمط زیاده داشت اما چون میرزا شاه رخ متوجه حال میرزا سلطان محمد برادرزاده خود بود در ایام فرمانروایی سفارش توجه بحال میرزا سلطان محمد بمیرزا الخ بیگ پسر خود مینمود - و میرزا الخ بیگ نیز پسر عموی خود را دوست میداشت - لهذا در تربیت او زیاده میکوشید - و میرزا سلطان محمد را دو پسر نیک اختر بودند سلطان ابو سعید میرزا و منوچهر میرزا - در ایام مرض الموت میرزا سلطان محمد که میرزا الخ بیگ بیعادت آمد میرزا در

---

( 16 ) در جمله نسخ موجوده منتخب اللباب یوسف نوشته اما

چمهور اهل تواریخ او را قرا یوسف نوشته اند \*

حال نزع دست ابو سعید میرزا گرفته بمیرزا الخ بیگ سپرد و سفارش  
 زیاده نمود لاجرم سلطان ابو سعید میرزا که دائم در سایه عطوفت میرزا  
 الخ بیگ کامیاب نشاط میبود و از روی اخلاص خدمت می نمود .  
 لژی یکی از مقربان میرزا الخ بیگ را گفت که عم زاده شما بصیر  
 لز روی ارادت و عقیدت خدمت می نماید - میرزا در جواب گفت  
 خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و ملک داری از صحبت  
 ما کسب می نماید - چنانچه آخر بظهور آمد - و آخر سلطان محمد  
 میرزا جهان را پدرود نمود

• بیت •  
 چنین است گردیدن روزگار • سبک سیر بد عهد نا پایدار •  
 چهارم سلطان ابو سعید میرزا نور الله مرفعه • ابو سعید میرزا خلف  
 الصدق میرزا سلطان محمد که در سنه هشتصد و سی [۸۳۰] از نهان خانه  
 عدم قدم بعرضه وجود گذاشت - بروقت در بخارا خروج کرده بر اولاد  
 میرزا شاه رخ و بنی اعمام غالب آمد - و در سال هشتصد و پنجاه  
 و پنج [ ۸۵۵ ] بر تخت موروثی جلوس نموده تمام ماوراء النهر و  
 بدخشان و کابل و غزنین در تصرف خود در آورد - و بر ترکستان و  
 بعضی از حدود هندوستان نیز دست یافت - هیجده سال فرمانروایی  
 نموده اواخر سلطنت بر مملکت عراق نیز تسلط یافته در چهل  
 و سه سالگی با اوزن حسن ترکمان در نواحی اردبیل مبارزه  
 نموده به تسخیر ملک دارالقرار شتافته جانرا بجهان آفرین سپرد •  
 مجور درستی عهد از جهان سحت نهاد  
 که این مجوزه عروس هزار داماد است  
 پنجم عمر شیخ میرزا طاب آراء - عمر شیخ میرزا که پسر چهارم میرزا

ابوسعید بود از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد مرزا و سلطان محمود میرزا خورده‌تر - و از سلطان مراد میرزا و الخ بیگ میرزا و سلطان خلیل میرزا و سلطان شاه رخ میرزا کلان‌تر - در سال هشتصد و شصت [۸۶۰]. در سمرقند تولد یافته - سلطان ابوسعید میرزا ابتداءً کابل را بمیرزا ارزانی داشته بابای کابلی را که از امرای صاحب اقتدار بود اتالیق و صاحب مدار او ساخته رخصت فرمود - باز در جشن شاهی خطبه میرزایان نزد خود طلبداشته او را کدخدا ساخت - و ولایت اندجان و اورجند و غیره که سرحد مغلستان بود بآن مردمک دیده خود مقرر نمود - و یکی از امرای جهان دیده کار آزموده را اتالیق او ساخت - و میرزا در بندوبست و نسق ولایت اندجان و اورجند بمرتبه جهد بکار برد که سپاه مغول را مجال عبور از آن حدود نبود - و یونس خان که پادشاه ترکستان بود چون میان اولاد چغتای او فساد ملکی و شمشیرکشی بهم رسیده مدتی غالب و مغلوب هم دیگر میگرددند - هر چند انواع حيله و تدبیر و جرأتها بکار برد - بر ولایت متعلقه عمر شیخ میرزا دست نیافت - بعد از واقعه ناگزیر در در سال هشتصد و هفتاد و سه [۸۷۳] در اندجان که پای تخت فرغانه است بر تخت جلوس نموده نشاند و شاهرخیه و بهرام (۱۷) را بتصرف خود آورد - و میرزا بسیار پاک طینت و نیک سرشت و نکته سنج و کمال دروس بود - باشعرا صحبت میداشت - و در رسوم ملک داری و آباد کاری و رعیت پروری و معدله گستری او را یگانه آن عهد میگرفتند - سی و

نه سال از منجمله حیات بی ثبات طی نموده در سنه هشتصد و نود  
 و نه [۸۹۹] که بیعت و شش سال سرپر آرائی نمود روزی برپام کبوتو  
 خانه بزآمده تفرج طیوران کبوتران می نمود دران حالت آن عمارت - که  
 منهدم گشته بحکم خدای تم یزل باعث زوال والی ملک گشته بود -  
 از پا در آمد - و از صدمه انهدام آن بنای سمعت نهاد روح پاک آن  
 عالی نژاد بعالم قدس پرواز نمود - چهار فرزند نامدار ازو ماندند میرزا  
 محمد بابر و میرزا جهانگیر و غیره که ذکر هر یک ضمناً در سلطنت  
 فردوس مکانی بابر پادشاه بزبان قلم خواهد آمد \* بیت \*  
 جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است  
 هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

## ذکر سلطنت فردوس مکانی محمد بابر پادشاه که بواسطه ششم بامیر تیمور صاحبقران میرسد و بعد تیمور ابتداء در دهلی علم جهانبانی برافراشت

از گلشن اخبار کشور کشایان هندوستان و عجم چنین نکبت  
منبر شمیم بمشام قلم مشکین رقم رسیده - که از زمان قدیم چنانچه  
بزبان خامه داده سلطنت ترکستان که مغولستان نیز خوانند ارث  
مغولان که مراد از مغل خان و اولاد او باشد بوده - بعد از تسلط چغتای  
که اکثر بلاد ترکستان نیز در تصرف امیر تیمور آمده رشته قرابت و  
عداوت که از ایام قدیم میان سلسله مغل خان و چغتای که بنی اعمام  
یکدیگرند علاوه هم گردیده بود - بعد میرزا ابو سعید که بواسطه چهارم  
به امیر تیمور میرسد بعد جلوس تخت بر بنی اعمام غالب آمده  
پادشاه مستقل گردید - و بامداد پندر یونس خان که سلطنت با استقلال  
مغولستان ارثا بدو تعلق داشت و مغلوب برادر بود کوشیده از  
خود راضی ساخت - و تکلیف نسبت از سر نو بمیان آورد - یونس  
خان نظر بر رابطه تجدید اتحاد بعد پسر میرزا ابو سعید سه دختر خود  
داد از آن میان مهرنگار خانم (18) که در خانه میرزا عمر شیخ بود  
ازو میرزا محمد بابر در سنه هشتصد و هشتاد و هشت [ ۸۸۸ ] از

کتم عدم قدم بعرضه وجود گذاشت چنانچه تاریخ ولادت او که خالی  
از غرابت نیست یافته اند ( ۱۹ ) • بیت •

اندر شش محرم زاد آن شه مکرم

تاریخ موادش دلن هم در شش محرم

چون میرزا ابو سعید از جمله یازده پسر که داشت چهار پسر را در  
زمان حیات در چهار ملک بایالت مقرر ساخته بود - میرزا الخ  
بیگ در کابل - و میرزا سلطان احمد در سمرقند - و میرزا سلطان  
محمود در حصار قندز و بدخشان - و میرزا عمر شیخ در اندجان  
و فرغانه - بعد که میرزا عمر شیخ به سلطنت رسید و دوازده سال فونهل  
نخل عمر میرزا محمد بابر در جویدار سلطنت نشو و نما پذیرفت  
در زمان حیات پدر بایالت اندجان یافت و در همان سال روح  
پرفروش میرزا عمر شیخ از بالای بام کبوترخانه بعالم بالا پرواز نمود -  
بعد از ودیعت والد بزرگوار در سنه نصد و یک [ ۹۰۱ ] میرزا محمد  
بابر را - که بعد ازین بفروردوس مکنی و کشور ستانی و آنچه بزبان خامه  
جاری کردن گزارش خواهد پذیرفت - امرای نامدار در فرغانه تاج  
اقتدار و فرمانروایی بر سر نهاده بظہیر الدین محمد بابر پادشاه  
ملقب ساختند - اگرچه آنچه حادثات و واقعات و خطرات که لازم  
ملزوم روزگار فتنه انگیز است در مدت سی و سه سال سلطنت  
موروثی فرغانه و سمرقند و دیگر بلاد ماوراء النهر و کابل بران پادشاه

( ۱۹ ) در اکبر نامه نوشته که مولانا حمامی قراکولی در تاریخ

ولادت اشرف گفته - چون در شش محرم زاد این شه مکرم •

عاقبت بخیر گذشته و آخر بماند چون اقبال تیموری و حدت جوهر جلالت طبع روز افزون که خاصه خاندان صاحبقران است علم جهان بانی در سواد اعظم هند برافراشت - و سکه و خطبه بلاد دیگر را ضمیمه مزید سرخروئی زر سرخ و سفید هندوستان بهشت نشان ساخت - اگر خواهد عنان کمیت خامه را بتحریر عشر عشیر احوال خیرمآل آن خسرو خجسته خصال ذی اقبال معطوف سازد - جلد علیحده مطلوب گردد - اما از آنکه بتقریب ذکر هندوستان فقره چند از حکایات دل پهنه و سرگذشتیهای غریب آن پادشاه ارجمند که پیوند انتظام سلسله داستان صداقت بیان از هم نگسلد در کمال اختصار بروایت مولانا محمد قاسم فرشته رحمه الله بنگارش می آرد - و بعضی اقوال غریب که مرزا حیدر چغتایی کاشغری که چندگاه حکومت کشمیر نموده و همراه محمد حسین ملقب بکورکانی جد خود در خدمت فردوس مکنی رفیق اکثر محاربات بوده و نصبت همزلفی نیز با پادشاه داشته در تاریخ مسینی برشیدی تالیف نموده خود درج ساخته - از راه مزید صحت و اعتماد درین اختصار بزبان قلم خواهد داد \*

القصه بعد انتشار خبر قرار گرفتن سلطنت به فردوس مکنی رگ غیرت و حسد و اژدان ملک بحرکت آمد - سلطان محمود میرزا خالوی پادشاه از حصار و سلطان احمد میرزا عموی حضرت از سمرقند لشکر کشی نموده بر پادشاه هجوم آوردند - و بعضی نوکران عمده مخالفان و وزیده به سلطان احمد میرزا پیوستند - و جمعی از فتنه جویان طریق بی وفائی اختیار نمودند - و عرصه بر فردوس مکنی

تنگ گردید - مولانا قاضی که از نیاثر شیخ برهان الدین و از اهیلان اندجان بود باتفاق و صلاح و صواب دید دیگر امرا پادشاه را از فرغنده باند جان بردند - چون هنوز سلطنت مزاج نگرفته بود اکثر نوکران نفاق ورزیده بودند - صرفه در جنگت صفت ندانسته نظر بر تایید الهی محصور گردیده بمحافظت برج و باره پرداختند - و هر دو مدعی دولت بمدد نفاق انگیزی دیگر مخالفان به محاصره اندجان لشکر اقامت انداختند - و بعد تریه طرفین که ایام محاصره بامتداد کشید هر چند مکرر پایی صلح بمیان آمد امرای سلطان احمد سرزا راضی نشدند تا آنکه بمدد طالع فردوس مکنی در لشکر سمرقندیان و بلی اسپان و چار پایان افتاده طریقه طریقه اسپ سقط شدند - و لشکریان مضطر گشته بشرط چند مصالحه نموده هر دو مدعی دولت (20) دست از محاصره برداشتند - و در همان زودی سلطان احمد میرزا ازین سرای بی ثبات رخت حیات بر بست - و پادشاه فرصت وقت را از دست نداده علی دوست طغانی را قلعه دار اندجان ساخت و بفکر تدبیر تسخیر سرزند کمر همت بست - بعد مقابله و مقاتله چند که با سمرقندیان روی داد آخر باتفاق و سعی همراهان و خاکیش از مدد فضل الهی بلا تریه سیف و سیان که اگر بتفصیل این پردازد از سرشته اختصار دور می افتد بطریق مصالحه سرزند را نیز بتصرف آورد - و جمعی که دران تریه رفاقت نموده بودند سرور عنایات گریه کردند - اما بحیاری از آریکان باظهار شکوه آنکه چون



قلعه سمرقند بعد نردد بسیار آخر بصلح بدست آمد چیزی از غنائم و تاراج دست خوش سپاه نگردید، عذر پریشانی و بیسامانی را دست آورز ساخته از پادشاه جدا گشته متفرق گشتند - حتی آنکه بعضی از مردم عمده نیز مثل احمد تنبل که نسبت بهمه زیاده در باره او رعایت بعمل آمده بود و ابراهیم بیگ (21) و جانعلی بیگ که از امرای نامی بودند از خدمت پادشاه جدا گشته نزد اوزن حسن که حاکم بعضی تعلقه آن ضلع بود و با فردوس مکانی مزاج و موروثی داشت رفتند باهم اتفاق نموده ماده فساد گردیدند - و جهانگیر میرزا برادر پادشاه را از راه برده بسلطنت برداشتند - و فردوس مکانی پیغام نمودند که جهانگیر میرزا را نیز در ملک ارک و در سلطنت حق ثابت است - الحال که سمرقند بتصرف شما در آمده ولایت اندجان را بمیرزا جهانگیر وا گذارند - بعد شنیدن جواب خلاف مدعا مدعی ملک و دولت گشته صریح طبل مخالفت کوفته در رکاب جهانگیر میرزا متوجه اندجان شدند - پادشاه تونون (22) خواجه را که برای نصیحت و معقول نمودن آنها فرستاده بود بقتل رساندند - و علی دوست قلعه دار اندجان باتفاق مولانا قاضی باستحکام قلعه پرداخته عریضه مشتمل بر طلب کمک فرستاده پادشاه را مخبر ساخت - از اتفاقات دران ایام انحراف مزاج فردوس مکانی بمرتبه روی داد که قادر بر تکلم نبودند - لهذا بفکر کمک و توجه

( 21 ) در تاریخ فرشته ابراهیم چک نوشته •

( 22 ) در تاریخ فرشته التون خواجه نوشته •

آنطرف لغزالمستند پرداخت - بعد صحت مزاج که از سمرقند متوجه  
 اندجان شدند در کوچ منزل اول روز اطلاع یافتند - که از انتشار اخبار  
 شدت عارضه بدنی پادشاه و غلبه جهانگیر میرزا قلعه اندجان از  
 تصرف قلعه دار برآورده مولانا قاضی را بقتل رسانیده سکه و خطبه  
 بنام جهانگیر میرزا نمودند - و علی دوست بحیله اظهار موافقت جان  
 بدر برده خود را بقلعه مرغاب که آن نیز تعلق بدو داشت رسانیده  
 در آنجا خطبه جهانگیر میرزا بتقاضای وقت خواند - و درین فتور سمرقند  
 نیز از دست تصرف پادشاه رفت - و همراهان زکاب نیز با جهانگیر میرزا  
 ساخته بمرتبه سنگ تفرقه در جمعیت فردوس مکانی انداختند که  
 زیاده از دروست سرار همراه پادشاه نماند - ناچار متوجه خجند شدند  
 و بصلاح و موافقت محمد حسین کورکان کاشغری روزی چند در  
 حوالی خجند ایام زمستان بسر بردند - بعده اگرچه جمعیت ظاهر  
 فراهم آورده خود را به ایلاق رسانیده دو قلعه بتدبیر و زور بازو  
 برفاقت محمد حسین بدست آوردند - اما چون خرج لا بدی  
 زیاده از مداخل داشتند و از عهد مواعبت سپاه بر نمی آمدند  
 جمعیت باطنی حاصل نگردید - و فائده بحال پادشاه عائد نگشت -  
 بلکه زیاده باهم تشویش خاطر گردید - سرانجام پیش رفتن و  
 اسباب توقف و ززیدن و استقامت کردن میسر نمی آمد - درین  
 حالت عریضه علی دوست طغانی از قلعه مرغاب مشتمل بر اظهار  
 خجالت از دست دادن قلعه اندجان و تکلیف طلب پادشاه برای  
 سپردن قلعه مرغاب رسید - و پادشاه شکر عطیه غیبی بجا آورده متوجه  
 مرغاب گردیدند - علی دوست که در انتظار روز میسر استقبالی

نموده گمر خد متکبری بخته کلید قلعه را سپرده باعزاز تمام داخل  
 قلعه ساخت - و عذر گذشته خواست - و باتفاق بعضی از هوا خواهان  
 قلعه جانب دیگر و حصار اطراف نیز بتصرف فردوس مکانی درآمد -  
 و جهانگیر میرزا خبر یافته باوزن حسن و احمد تفضل و دیگر امرا  
 خود را بقصد تسخیر قلعه مرغاب رسانید - و بعد محاصره جمعی را  
 از افواج بطریق طلیمه برای دفع مدد فوج فردوس مکانی که از  
 اطراف خود را نتوانند رسانید با فوج مقرر تعیین نموده - از اتفاقات  
 سلطان محمود میرزا از شنیدن این خبر نظر بر حقوق قدیم خود را  
 بمدد پادشاه رسانید و با فوج طلایه جهانگیر میرزا مقابله افتاد و مردم  
 جهانگیر میرزا مغلوب گشته هزیمت یافتند و ببادیه عدم پیوستند  
 چنانچه زیاده از هفت هشت نفر جانبر نگردیدند - و دیگر بعضی  
 از فوج میرزا جهانگیر خود را بفردوس مکانی رساندند - و این معنی  
 باعث تفرقه باقی فوج جهانگیر میرزا گردید - و دست از محاصره  
 برداشته طرف اندجان مراجعت نمود - ناصر بیگ را که وقت  
 عزیمت قلعه مرغاب قلعه دار اندجان کرده در آنجا گذاشته بودند  
 از شنیدن خبر مراجعت جهانگیر میرزا بناگامی در مسانعت  
 داخل شدن بر روی میرزا بصت - و عذر داشت بخدمت پادشاه  
 مشتمل بر طلب و سپردن قلعه ارسال داشت - فردوس مکانی  
 بصرعت تمام خود را رسانید و بلا مسانعت بفتح و فیروزی داخل  
 قلعه اندجان شدند - مدعیان بد انجام نظر بر مشاهده اقبال پادشاه  
 خجسته فرجام هر یکی بطرفی فرار اختیار نمودند - و ناصر بیگ  
 و دیگر هوا خواهان همراه او را مورد عنایات ساختند - و در

همان فرصت به مدد اقبال تیموری و تفرقه اعدا دار الملک فرغانه بتصرف اولیای دولت روز افزون آورده متوجه اخصی گشتند - بعد محاصره چند روز اوزن حسن امان خواسته آواره شست ادبار گردید - دیگر همروان او بوسیله پذیرفتن تقصیرات مع اسباب و عیال شرف اندوز ملازمت گشته عرق خجالت و ندامت پاستین عفو پاك نمودند - و درین اوان اکثر امرا و همروان ركب كه سوخته بیدان تاراج آنجماعه نمك حرام بودند بعرض رساندند - كه اكثر اموال و اسباب دولت خواهان را بعد تسخیر قلعه اندجان و بقتل آوردن قاضي آنجماعه متصرف شده اند و با خود دارند - اگر بجان امان یافته اند در مسترد ساختن مال غصب چه عذر دارند - فرمودند كه هر كس هر چه از اموال خود هر جا بشناسد بشرط اثبات شرعی و عرفی بستاند - مغلان ازین حكم اطلاع یافته از سرنو آورده گشته سر از اطاعت تافته نفاق ورزیده باتفاق احمد تنبل بجهانگیر میرزا پیوسته بار دیگر علم شورش افراشته متوجه تسخیر اندجان گردیدند - قاسم قوجین (23) را برای تنبیه آنجماعه مقرر و معین فرمودند - بعد جنگ كه مكر نائره قتل بمیان آمد قاسم قوجین هزیمت یافت - و اكثر امرا و نزدیکان پادشاه نقد جان خود را بر طبق اخلاص گذاشته نثار كار ولي نعمت نمودند - و بعضی زخمی گشته اسیر گردیدند - و احمد تنبل را تقویت تمام حاصل گردید - و سعی تمام در تسخیر اندجان بكار برد اما فائده نداد - و يكماه در محاصره

گرفتند اوقات و آدم ضائع ساخته مایوس گشته مراجعت نمودند -  
 و بعد ازان مکرر میان احمد تنبل و فوج فردوس مکنی کارزار  
 معصبا روی داد و بر یکدیگر غالب و مغلوب گردیدند - درین ضمن خبر  
 رسیدن سلطان محمد میرزا با هفت هزار سوار چزار بکمک میرزا  
 جهانگیر آمدن و قلعه کاسان ( ۲۴ ) را محاصره نمودن انتشار یافت - از  
 شنیدن این خبر فردوس مکنی بلوچود شدت سرما که قطرات مطرات  
 زنجیره بند منجمد گردیده میبارید متوجه آنطرف شده لشکر کمکی  
 را هزیمت دادند - و علی دوست و قنبر علی که بموافقت وضع روزگار  
 دل و زبان شان موافقت نمی نمود بمیان آمده قرار صلح بدین شرط  
 در میان آوردند که ولایت اندجان و توابع اورکند بحضرت کشورستانی  
 تعلق پذیرد - و از آب خجند تا اخعی بمیرزا جهانگیر وا گذارند -  
 پادشاه بدین مصالحه بشرطیکه ازین پیمان نگذرند راضی شدند - و  
 میرزا جهانگیر و احمد تنبل آمده فردوس مکنی را دیدند - و اسیران  
 هر دو طرف آزادگشتند - و چون علیدوست از راه قرب و عنایات پادشاه  
 خود را باخته با امرا و دیگر همچیشان خلاف قاعده سلوک مرعی  
 داشت - و اکثر او رنجیده جدا شده بودند - و نزدیک بود که بخلل عظیم  
 در جمعیت ظاهر و باطن پادشاه روی دهد - و این معنی بر حضرت  
 پادشاه ظاهر گشت و از راه خطا بخشی بلاضرر جانی و مالی  
 علیدوست را مرخصی و از خود جدا ساختند - و آن حق ناشناس  
 بد اساس بقاعده اول خود را نزد احمد تنبل رسانیده در خدمت

میرزا جهانگیر قرب زیاده بهرسانیده باعث ماده فساد و عفاک  
از سرفوگردید - درین ضمن از اثر باطن حضرت یا جل طبعی درگذشت -  
و در همین اوان خبر رسید که شیبانی خان ( 25 ) که از بنی  
اعمام پادشاه از فرما رویان بعضی بلاد توران و مدعی دولت  
این دودمان ابد بنیاد و وقتی در جرگه نوکران جد فردوس مکانی  
بود بخارا را به تسخیر در آورده سمرقند را نیز به تحریک مادر سلطانعلی  
حاکم آنجا بتصرف خود آورد - حضرت فردوس مکانی از راه ترس  
جوهر خداداد و تدبیر صائب که همه جا و همه وقت خاصه این  
خاندان خلافت نشان است بخاطر آوردند که هنوز نسق شیبانی  
خان در سمرقند مزاج نگرفته و دل مردم آنجا باو الفت نپذیرفته  
خود را گرم و گیرا باید رسانید - کمر همت برین عزیمت مردانه  
بسته با جمعی از رفقای وفادار جان فثار که دران راز همدم و محرم  
جانباز یکه تاز بودند انتخاب نموده از راه دشوار گذار غیر مشهور  
براهنمائی رهبران واقف کار مرحله پیمای گردیده بطریق ایلغار بعد  
ضایح گشتن اسپ و آدم بسیار که وقت نزدیک رسیدن بحصار  
سمرقند از خطرات و ناهمواری راه زیاده از دو بیست و چهل نفر  
در رکاب ظفر انتساب نمانده بودند خود را نزدیک قلعه سمرقند  
رسانیده از روی کمال احتیاط در آخر شبهای تاریک بدر حصار رسیده  
قاپویی وقت یافته آخر برفاقت هشتاد نفر شیر نبرد کوه نورد بعد  
زین و کمند و فضل ربانی جانبازی نمود از طرف غار عاشقان بالای

تفصیل برآمده بدروازه فیروز رسیده بغیروزی داخل قلعه گردیده  
 قاصد گرخان را که نگهبان دروازه بود با همراهان او که با خواب مرگ  
 هم آغوش بودند اکثری را درجامه خواب کشتند - باقی رفقای جانسپار  
 را که برق کردار پی هم رسیدند و یکی را از آنها ضرر جانی و آفت بدنی  
 نرسید - از راه دروازه اندرون طلبیده باتفاق بشهر درآمده بقتل اوز بکن  
 اجل رسیده بخبر پرداختند - مردم شهر ازین خبر و ازین مرده  
 فرصت افزای ناگهانی مبشر گشتند - و سرورش فتح غیبی بگوش  
 همدیگر رساندند - از هر طرف کوچه و بازار هوا خاهان جان نثار که چشم  
 بر راه این مرده روح پرور بودند گروه گروه و جوق جوق رسیده بیادشاه  
 پیوسته رفیق گشتند - و شریک فتح و کشتن مخالفان دولت گشتند -  
 خان وفا میرزا ( 26 ) قلعه دار ازین بلیه ناگهانی و آفت آسمانی  
 خبردار گشته با جمعی از ازبکن خود را از قلعه بیرون رسانیده مرحله  
 پیمایی داشت تا کامی گردیده نزد شیبانی خان که در آن نزدیکی  
 بود رسیده بران ماجرا اطلاع داد - او با هفت هشت هزار سوار جرار  
 بقصد تسخیر و محاصره قلعه رسیده بعد که دانست که کار از دست  
 رفته و مردم قلعه و شهر همه هواخواه پادشاه اند دست از محاصره  
 برداشته مراجعت نمود - واعیان و اکابران سمرقند سعادت اندرز  
 ملازمت حضرت کشور ستانی گردیدند \*

بر ضمیر دانشمندان انصاف پذیر ظاهر است که چنین  
 تسخیر بدین تدبیر بموافقت تقدیر محض از تائیدات ربانیست

که همیشه شامل حال دردمان امیر تیمور صاحبقران گردیده و تا  
 در آخر زبان زد خواهد گردید - بعد از شیبانی خان در گرد آوردن  
 سپاه و فکر تلافی هر طرف می شناسمت و قابوی تدارک نمی یافت -  
 فردوس مکنی نیز در تدبیر بر آوردن آن بدانندیش از ماوراء النهر  
 بود تا قدری از لشکر متفرق گشته خود و جمعی از کومکیان  
 اطراف فراهم آورده با شیبانی خان که او هم اول زمستان با لشکر  
 جنگی خود را برای تسخیر و خرابی فواحی سمرقند رسانیده  
 بود مقابله و مقاتله نمودند - چون مردم کومکی استقامت  
 نداشتند و مغان رکاب بیشتری طریقه قدیم را کار فرمودند و تفرقه  
 تمام در لشکر حضرت راه یافت کار بجائی رسید که تا رسیدن  
 پادشاه بدروازه قلعه زیاده از پانزده شانزده نفر در رکاب نمایندند و  
 با همان معدود چند داخل سمرقند شدند و هفت نفر امیر عمده و  
 و جمعی کثیر از همراگان دران کارزار بگرا آمدند - و شیبانی خان از  
 تعاقب دست بر نداشته با مصالح قلعه گیری خود را رسانیده  
 بمجاامه قلعه سمرقند پرداخت و هر روز نائز قتل و جدال و یورش بمیان  
 آمده و راه رسد غله بقلعه مسدود گردید - و چهار ماه امتداد محاصره  
 کشید - و آنچه ذخیره در قلعه بود باخر رسید - خصوص کاه و دانه  
 چهارپا که از سابق در قلعه نبوده قدری که مانده بود زود رو باتمام  
 آورد - تنگی ذخیره بجائی کشید که پر کاه بوژن زعفران بهم رسیدن  
 متعذر گردید و قوس نانی بجائی میسر نمی آمد - اکثر اسپان را منبوج  
 ساخته بگوشت آن قوت لایموت خود می ساختند - و گوشت حال  
 و حرام فرق نا نموده بدان طعام نمودن غنیمت میدانستند - و هر چند



که فردوس مکانی برای طلبی کومک باطراف نزد سلاطین خراسان و قنداز و مغلستان نوشته فائده مترتب نگردید - و عرصه بمرتبه تنگ گردید که ناچار نظر بر حفظ جان با خصم بدسگل بدین صورت که خانه زاک بیگم همشیره خود را بتصرف او بطریق فدیه وا گذارند صلح نمود - چون خاتمه خانه زاک بیگم در حباله نکاح شیبانی خان بود او را مطلقه ساخته خانه زاک بیگم را بعقد در آورد که آخر او را هم بروایت تاریخ رشیدی بعد تولد پلک فرزند از وسواس طرفداری برادر طلق داده - بهر حال در اوائل سنه نهصد و هفت [۹۰۷] وقت نیم شب برفاقت خواجه ابوالمکارم و غیره که زیاده از صد نفر رفیق نشدند از قلعه برآمدند و به امداد بدرقه توکل الهی و بقدم سعی بادیه پیمایی راه تاشکند گردیدند - و همشیره حضرت با بعضی بردگیان عصمت که حافظ حقیقی نگاهبان آنها بود همراه نتوانستند گرفت هانجا ماندند و بتصرف شیبانی خان در آمدند - و میرزا جهانگیر برین ماجرا اطلاع یافته جریده خود را بخدمت برادر رسانید - و احمد تنبیل رفاقت نمود - و فردوس مکانی بتاشکند رسیده مهمان سلطان محمود خان گردیدند - و میزبان بعد تقدیم ضیافت مکان برای دادن و موضع برای صرف خاص تا گذراندن زمستان بجهت بادشاه مقرر نمود - و حضرت بتقاضای وقت مدت درانجا بسر برده درخواست استمداد نمود - سلطان محمود خان باتفاق برادر بطریق کومکیان خدمت کنان بقصد تسخیر فرغانه که در تصرف احمد تنبیل بود آمده محاصره نمودند - احمد تنبیل از اطاعت سر بیچیده بدافعه و مقابله برداخت - درین حالت شیبانی خان خود را رساند و جنگ عظیم در اجوست -

و چندین دفعه با خصم کارزار محسوب روداد - و تصدیقات زیاده که اگر بگزارش تفصیل آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد کشیدند - تا آنکه سلطان محمود خان و سلطان احمد خان مقید گردیدند - و شکست فاحش بحال ملازمان پادشاه عائد گردید - و تا شکست نیز مع اسباب و ائصال هر دو برادر بتصرف شیعیانی خان در آمد - و فردوس مکانی خود را به مغلستان رساند - و شیعیانی خان نظر بر حقوق قدیم که وقتی نوکر و محکوم پدر هر دو برادر بود آنها را مرخص نموده ملک را نیز بآنها سپرد - و حضرت تصدیق زیاده از خدمات حوادث لیل و نهار روزگار مردم آزار - که اگر خواهند بتفصیل آن اطلاع یابند رجوع به بابر نامه نمایند - کشیدند - بعداً گنگاش از هوا خواهان بارادگ تسخیر هندوستان متوجه کابل گردیدند - چون عبور بحرحد بدخشان که تعلق بخسرو شاه بدخواه این خاندان داشت افتاد - و چون در ایام تفرقه سابق با اتفاق تقاضای ایام عبور آن خسرو عالی مقام بتعلق خسرو شاه عاقبت تباد افتاده بود اصلاً متوجه حال خدمت گذاری و مهمانداری نگشته بلکه برخلاف داب بزرگان نیک سرشت عاقبت اندیش بارادگ بداندیشی و قصد فاسد کمر بست - فردوس مکانی بر مافی الضمیر او اطلاع یافته بتدبیر از جنگ او نجات یافتن فنیت دانست - این دفعه که باز بحسب اتفاق مهمان آن مجمره نفاق گردید - اگرچه این دفعه ضرورتاً و مصلحتاً خسرو شاه مع تابعان بحسب ظاهر باظهار امید صفو تقصیرات گذشته کمر خدمت گذاری بر بسته در خدمت حاضر گشت - اما حضرت از ملاحظه آثار بغض باطنی او که از چین جبین او هویدا

بود باموا و ارکان دولت او که از آزرده خاطر بودند و در خدمت فردوس مکنی اظهار عداوت او و اراده جانفشانی خود می نمودند ساخته قصد مفید ساختن میزبان نمودند - و آن برگشته طالع وقتی خبردار گشت که کار از دست رفته بود - و سواي آنکه فرار نماید یا گرفتار آید چاره کار ندانست - ناچار دست از همه خان و مان شسته و دل از ملک و مال و عیال برداشته با چند نفر معدود آواره دشت ناکامی گردید - پادشاه عدو مال که در آن ایام در کمال بیسامانی بود فضل الهی را شامل حال خود دانسته آنچه از خزانه و جواهر و طویله اسبان و اسبابه قابل همراه برداشتن بود بتصرف آورد - و سه چهار هزار مغل خسرو شاهی شرف اندوز رکاب سعادت گشتند - و از آنجا متوجه کابل شدند - چون نزدیک بحوالی کابل مضرب خیم ظفر اعتصام گردید محمد مقیم نام داماد الخ بیگ میرزا عموی حضرت که بدعوی ارتکاب را بتصرف آورده حکومت آنجا می نمود - بعد شنیدن خبر نزول رایات فتح آیات حصار شده چند روز دست و پای لاحاصل زده باز امان خواسته بامید عفو تقصیر قلعه را بملازمان حضرت کشور ستانی سپرد - چون ویرانی و پریشانی زیاده بحال رعایا و سکنه آن ملک راه یافته بود بتعمیر شهر و دلهای شکسته و آبادی ملوک پرداخته و در همان ایام که سال نهم و یازده [۹۱۱] هجری باشد حضرت مریم مکنی مهرنگار خانم (۲۷) والدۀ ماجده پادشاه برومۀ جاردانی شناخت - و درین سال حکومت غزنوی

را بجهانگیر میوزا که درین مدت شداؤن سفر شرط رفاقت بجا آورده بود فرمودند - و بعد رسیدن جهانگیر میوزا بغزنین چون انحراف مزاج بطبع مبارک پادشاه راه یافته بود و درین ضمن خبرهای موحش بی اصل بجهانگیر میوزا رسید - بدون تحقیق خود را از غزنین بطریق ایلغار بکابل رساند - و این معنی خلاف مرضی فردوس مکانی بظهور آمد - و باز مامور برفتن تعلقه مامور خود گردید - در همین آوان از رسیدن خبرهای مختلف فساد انگیز از طرف خراسان که بتجربیر تفصیل آن پرداختن از سر رشته اختصار دور افتادن است توجه پادشاه بان بلاد با لشکری که با خود توانستند بر ضرور گردید - و در همان ایام خبر رحلت میوزا جهانگیر ازین کلفت سرای فانی بروضة جاودانی باآزار اسهال رسید - و ناصر میوزا برادر خود را که در بدخشان گذاشته بودند و دران زودی از شیبانی خان شکست یافته بخدمت حضرت رسیده بود بایالت غزنین مقرر و مرخص فرمودند - درین آوان شاه بیگ و محمد بیگ که هر دو برادر از امرا و منصوب کرده ارغون در قندهار بودند - از استیلاي آزبکیه و تسلط شیبانی خان تنگ آمده بحضرت پیغام توجه آنطرف و سپردن قلعه بمسبب قرب جوار نمودند - فردوس مکانی تشریف بردن سمت خراسان را بعد فراغ تعمیر قلعه قندهار قرار داده متوجه آن صوب گشتند - چون نزدیک بقندهار رسیدند آن هر دو برادر از اراده خود پشیمان شدند - کار بنزاع و محاصره انجامید - محصوران از قلعه بر آمده بعد مقابله و مقاتله که جمعی کثیر از طرفین گشته و زخمی گردیدند هر دو برادر هزیمت خورده باز خود را بقلعه رساندن نتوانستند - و از صدمه

شمشير بهادران کشورستاني خود را بزمين داور رساندند - فردوس مکاني بفتح و نصرت داخل قلعه شدند و اواخر سنه نهمد و هشت [ ۹۰۸ ] ( 28 ) قلعه گردون شکوه قندهار بتصرف اوليائي اين دردمان در آمدن و خزائن و تحف و مصالح جنگ قابل رکاب ظفر انتساب آنچه بود بتصرف آورده زر نقد بهمرهان جان نثار انعام و تقسيم فرمودند - و قلعه را بناصر ميرزا که از غزئين براي رفاقت خود را برکاب رسانيده بود تسليم نمودند - شيباني خان بعد از خبر تسخير قندهار بعد مراجعت حضرت شاهنشاه خبر يافته با فوج خود شتافته بمحاصره قلعه قندهار پرداخت ناصر ميرزا بسبب عدم فخييره و نفاق همراهان و تمام شدن مصالح جنگ تنگ آمده حقيقت بخدمت پادشاه معروض داشت و بعد دريافت مرضي که سفر خراسان ضرور و منظور نظر بود دست از قلعه برداشته خود را بحضور رسانيد - چون شيباني خان بعد تسخير قندهار طرف خراسان شتافت شاه بيگ و محمد بيگ خود را رسانيده بمحاصره قلعه پرداخته در اندک فرصت بتصرف خود در آوردند \*

در همين ايام فرخنده انجام که فردوس مکاني براي سرانجام ضروري بکابل تشریف آورده بودند شاهزاده همايون در طالع محمود و ساعت همايون از نهالخانه عدم بعرضه وجود قدم گذاشت - و تاريخ ولادت با سعادت ( شاه فيروز قدر ) که مراد از سنه نهمد و سيزده [ ۹۱۳ ] هجري باشد يافته اند - و در

همین سال (29) خبر شورش افغانان میماندی پیهم رسید و حضرت متوجه تنبیه آن فرقه بدستگال گردیدند درین حالت مغلیه ازبکیه فرصت هنگام تازه یافته در غیبت پادشاه عبده الرزاق بن الخ بیگ را بدعوی ارث حضور شاه از راه برده در کابل بسلاطنت برداشته چهار پنجهزار سوار فراهم آوردند - روزی که خبر اشوب ازبکیه در لشکر پادشاه انتشار یافت چنان هنگام تفرقه در فوج روداد که اکثر از همراهان و لشکریان و ندیمان بعذر غدر آمیز خبر گرفتن فرزندان راه کابل اختیار نمودند - و کار بجائی رسید که زیاده از پانصد سوار در رکاب پادشاه نماند و بازارها بتاراج رفت باوجود چنان برهم خوردن فوج و قلمت جمعیت املا تفرقه در حوصله آن کوه تمکین و قله پاره نیامست و همت بر دفع آن مایه فساد بخت خراب را به پهلویکار آن تیره بختان تیره کار رسانده چندان شمشیر زد که بطور صفحه قصه کار نامهای رستم داستان کشیدند - و بنفشی شاه بیخ بود چندین حمله سرد آزما که در برابر بهادران میماندند و از آن بود یکبار بخت و معا با پنج پهلوان (از نامدار که هر یک بیگانه سرخ اگر با رزم اسفندپار و افراسیاب توان چه شمرند - و تفصیل آن امرا این است علی بیگ شب کور و مرسل - محمد علی شیستانی و نظر بهادر ازبک و یعقوب بیگ شیرجی - ک و عبدالله صف شکن (30) مشابه شدن و کار زار نمودن

۱ و ۲

( 2 ) الصحیح ۹۱۴ •

( 30 ) در تاریخ فرشته این نامها بدین تفصیل است علی شب کور -

علی شیستانی - نظر بهادر ازبک - یعقوب شیرجی - ازبک بهادر •

اتفاق افتاد و هر یکی را بشمشیر آبدار و نیزهٔ مرد گذار و تیرشیر شکار و گرز فیل افکار پی هم بطریق قطار بدار البوار فرستاد - و چون این پنج بهادران نامی که بانی فساد و باعس ثبات قدم همدمان و همزمان دیگر بودند کشته گشتند هزیمت شامل آن طبقهٔ بدمال گردید - و عبد الرزاق بجاذبهٔ حب ریاست پنج روزه که مکرر آمادهٔ مداخلهٔ فساد گردیده بود گرفتار پنجهٔ اجل گشت •

چون ولایت خسرو شاه بدست ازبکان افتاد و مردم بدخشان اطاعت ایشان نه نمودند در هر گوشه و کنار سرداری علم شاهی برافراخت زیر نام مجهول النسبی در بنی وزیدن قوی تر از اکثر سلاطین آن طرف گردید - ذکر باقی سرکشان را سرمایهٔ ممال طول کلام دانسته باختصار می پردازد که کار بجائی رسید که شیبنانی خان خود را با فوج زیاده از قیاس که از اطراف ماوراء النهر فراهم آورده بود بسرحد قلمرو زبدهٔ دردمان مصطفوی و برگزیدهٔ خاندان مرتضوی شاه اسمعیل صفوی رساند - و ازبکان دست تطاول درار نموده متعرض حال و مال و عیال سادات و قزلباش و رعایا گردیدند شاه اسمعیل اطلاع یافته ایلیچی زبان فهم آداب دان نزد شیبنانی خان فرستاده بیخام التیام پذیر نصیحت آمیز مشتمل بر منع ارادهٔ فاسد و مردم آزاری نموده مع مکتوب صحبت اسلوب ارسال داشت - شیبنانی خان از غرور مستی ریاست در جواب نوشت که ادعای جهانداری ترا نمی رسد خصوصاً باما که سلطنت سرورثی داریم و عصا و کچنولی فرستاد که از ارث پدرت این است - شاه اسمعیل در جواب نوشت که چون سلطنت هر دو

جهان و فقر هر دو سرمایه فخر و متروکه آبا و اجداد ماست ترا با ما همصری نمودن نه سزااست - و اگر سلطنت بارت بودی از پیشدادیان و کیانیان و چنگیزیان بتو نمیرسید و چرخه و درگی با قدری پنبه فرستاد که یا در گوشه خمول نهسته بگاری که قابل قسمت مشغول باش یا در بزم رزم آمده حاضر شو تا در کلمه از زبان دودمه ذو الفقار حیدر کرار در معرکه کارزار گفتگو نمایم \* مصرعه \*  
به بینیم کز ما بلندی کراست

و ما را رسیده دان و از عقب نامه بلا توقف وسعت فرصت بمخالف نداده سوار شده منصوبان غصبی شیبانی خان را از سر راه تا جنگ گاه برداشته خود را مقابل آن برگشته بخت رساند - اگرچه در تاریخ فرشته درج است که همراه شیبانی خان از ملک سوار کم نبود اما صاحب رشیدی نوشته که چون گمان رسیدن شاه ایران نداشت و فوج خود را برای ضبط ملک خراسان جا بجا تعیین نموده بود و وقت مقابله پادشاه زیاده از بیعت و پنج هزار سوار نمانده بود و همراهان همراز مصلحت جنگ در آن روز نمیدادند - شیبانی خان از راه غرور و امید رسیدن فوج متفرقه بیعت و نهم شعبان بهمرکابی اجل باستیصال شاه اسمعیل شتامت - و بی آنکه از طرفی نامداری بعمره کارزار آمده باظهار تهوری بردارد همین که از دور پرتو شعاع تیغ برق موج فوج جان بازان صفوی موج زن گردید شیبانی خان رو بفرار نهاد و آزرکیه ثبات قدم از دست داده رو بهزیمت آوردند - و قزلباش تعاقب نموده بدستیاری شمشیر آبدار هر طرف بیبین و یحار تاخته از کشته پشته ساختند - قریب پانصد



سوار که اکثر از سلاطین زادهای نامدار و امرای فوالققدار بودند پناه بچاردیواری که برای چارپایان و چاروایان دهانین و مسافریں می سازند برده بعد محاصره به پشت گرمی همدیگر حرکت مذبحوی نموده طاعنه شمشیر قزلباشان خون آشام گردیدند و قریب هزار نفر از یک با زن و فرزند بسیار اسیر و دستگیر شدند \*

بعده شاه بهرات آمده چون حکم اجرای مذهب تشیع نموده و اکابر آنها اطاعت نمی نمودند لهذا خطیب مسجد جامع هرات را با شیخ الاسلام بقتل رسانید - درینوقت خان میرزا (31) بنی هم فردوس مکنی که در بدخشان بود بر خبر فتح شاه اسمعیل اطلاع یافته بخدمت فردوس مکنی نوشته مشتمل بر اشارت پر بشارت فرحت اثر فتح خلاصه خاندان خیرالبشر و استیصال آن عدوی بد اختر فرستاد و اشاره توغیب بطلب پادشاه نمود - و فردوس مکنی خود را بخان میرزا رساند و خواست که باتفاق خان میرزا خود را بحصار (32) رساند - چون از لکن قیل از رسیدن فردوس مکنی خبر یافته به بند و بست حصار پرداخته بودند کاری ساخته نشد - درین ضمن صحبت نامه فرحت افزای شاه اسمعیل مشتمل بر اشارت فتح که بر هر دو ما برادر خصوص بران زنده دودمان امیر تیمور صاحبقران مبارک باد مع خانه زاد بیگم همشیره بابر پادشاه که در محاصره و فتور سمرقند بدست شیبانی خان افتاده بودند و بعقد خود در آورده بقول صاحب

( 31 ) در اکبر نامه خان میرزا و در تاریخ فرشته چان میرزا نوشته \*

( 32 ) در تاریخ فرشته خضار نوشته \*

رشدیدی باز مطلقه ساخته بعقد دیگری در آورده بخلقت و بی اعتباری نگاه میداشت و بعد کشتن شیپانی خان شاه اسمعیل رسم پیسه و خدمت کلری که لائق خاندان طرفین بود بعمل آورده باعزاز و اکرام مع بدرقه روانه ساخته اظهار اتحاد موروثی بجا آورده بود رسید - و آن حضرت نیز تهنیت و مبارک باد فتح که قبل از آن در تهیه فرستادن آن بودند نوشته بانحیف و هدایا موافق شان شاهان همراه خان میرزا داده روانه ساخته در عالم اظهار یگانگیست و درستی اشاره برای کومک فرستادن نمودند - و خود باز متوجه حصار گشته اول کار بحسب قلت جمعیت خود و هجرم و غلبه غراهم آمنن ازبکیه صرفه در جنگ و محاصره حصار ندیده خود را بسکن قلب رسانیده باز فرصت وقت یافته بدفع مدبران پرداخته در هر طرف از کشته پشته ساخته ازبکیه را هزیمت داده سلطان میرزا و مهدی سلطان بنی اعمام را که اسیر آن جماعه بودند خلاص ساخت - و خان میرزا با فوج فرستاده شاه اسمعیل بحردادی احمد سلطان صفوی که از خاندان سلاطین بهادر نامدار بود و علی خان استجلو که در شجاعت از ازبکن مشهور بود و شاه رخ خان افشار (33) که پنجه شیرین روزگار از افشار دست او عاجز بودند برسیده بعنایات معزز گردیدند - و باتفاق کومکیان جان نثار حصار و قندز و بقلان

( 33 ) در تاریخ فرشته نوشته - درین اثنا احمد سلطان و صفوی

علی و علی قلی خان استاجلو و شاه رخ خان افشار از جانب

شاه اسمعیل صفوی بمدد رسیدند •

بتصرف در آورد و جمعیت شصت هزار سوار ظاهر شمیمه جمعیت  
 باطن فردوس مکانی گردید و عازم بخارا گشتند - و ازبکان را که  
 برداری و سلطنت عبد الله خان بخارا را متصرف بودند بخواری  
 تمام بدر و اخراج فرموده جمعی را قتل و اسیر ساخته متوجه سمرقند  
 گشته بخارا را نیز به تسخیر در آورده شهر و منابر آنجا را بسکه و خطبه  
 نام گرامی خود معزز گردانیدند - و بناصر میرزا حکومت کابل مرحمت  
 فرمودند - و سرداران شاه اسمعیل را فراخور حال هر یک معزز  
 و مصلح نموده مرخص ساختند - و هشت ماه زمستان و بهار در آن مکان  
 فیض نشان بعیش و شکار گذرانده کامرانی مینمودند - درین ضمن  
 خبر رسیدن ازبکان بیش از شمار مور و ملخ که از اطراف فراهم آمده  
 تیمور سلطان را که مکرر از گریختنهای خاندان امیر تیمور صاحبقران  
 بود بجای شیبانی خان سلطان قرار داده متوجه تسخیر بخارا شده  
 بودند رسید - فردوس مکانی تعاقب نموده نزدیک بخارا بایشان  
 رسیده علم مقابله بر افراخت و بسبب غلبه هجوم آن قوم شوم  
 شکست فاحش یافته باز بسمرقند شتافته آنجا هم از انتشار مخالفان  
 قرار نگرفته بحصار شادمان (34) رفت - درین آوان نجم ثانی اصفهانی  
 منصوب کرد شاه اسمعیل با فوج سنگین قزلباش رسید و فردوس  
 مکانی با او ملاقات نموده بمدد قزلباش بخیال تسخیر قلعه افراس  
 افتاده از تصرف ازبکیه بر آورده ازبکان را که جمعیت از پانزده هزار  
 سوار زیاده داشتند و سرکرده آنها عبد الله خان بود مغلوب و محصور

( 34 ) در تاریخ فرشته بحصار و شادمان رفت - الصحیح بحصار شادمان •

ساخته هست یافته همه را بقتل آوردند مولانا بینائی (35) شاعر که از مشاهیر آن عصر بود میان آن جماعه بی اطلاع احوال بزوال پنجه شهباز اجل گرفتار گردید - فردریس مکنی بعد این فتح نمایان باتفاق نجم ثانی که بعد آن ظفر خود را رسم ثانی وقت دانسته بفکر استیصال باقی ازبکیه و تسخیر بلاد دیگر بوده بتجدوان رفته قلعه را محاصره کردند - سلاطین ازبکیه بالتمام فراهم آمده از ملاحظه نام و ننگ بجنگ و مقابله لشکر ایران و توران کمر انتقام بر لشکر آن زده سلاطین اقامت بر بستند - که بعد دار و گیر مردانه طرفین چنین آتش در کاسه قزلباش نمودند که نجم ثانی با همه لشکر خود نقد جان را بتصدق عارفان نثار راه هردو ولی نعمت نمود - و حضرت که اکثر ازبکیه همراه رفائقت آنطرف نمودند با فوج معدود خود را بحصار شادمان رساندند - درین حال پر مال مغلان که سر آن ماده فساد یادگار میرزا و نظر میرزا و میر ایوب و میر محمد بودند اتفاق نموده وقت شب با فوج عظیم غافل بر سر پادشاه تاختند - و شروع بکشتن و غارت نمودن نموده هر چه یافتند بتاراج بردند - و جمعی کثیر کشته و زخمی گردیدند - و عرصه تردد بر پادشاه چنان تنگ گردید که بارخت شب خواب فرصت کفش پوشیدن نیافته از خانه برآمده خود را اندرون ازک حصار رساندند و دیگر تدارک آن نتوانستند نمود - و روز بروز بر تسلط مغلان می افزود تا تمام حصار بتصرف آنجماعه درآمد - و بلیه قحط که نمونه عذاب الهی است علاوه آن گردید -

و عرصه زندگانی چنان بر پادشاه تلخ گشت که بشرح آن نپرداختن  
 اولی- در تاریخ رشیدی تالیف میرزا حیدر نوشته که در ابتدا مردم  
 سمرقند و حصار از مردم فتح و نزول قدوم فردوس مکانی مباحثات  
 و خوشوقتی می نمودند بعد که بابر پادشاه در مقابل احسان شاه  
 اسمعیل باظهار محبت خاندان صفوی خواست خود را و سپاه را  
 بلباس شاه ایران و قزلباش ملبس و مقطع نماید حکم نمود که  
 همه تاج سرخ بر سر زنند - و اعیان و شرفای سمرقند و بخارا ازین معنی  
 نهایت رنجیده خاطر گشته راضی نگشتند که سپاه تاج بصورت قضیب  
 الحمار بر سر زنند - و کلمات لا یعنی دیگر ازین مقوله که درج نموده  
 بذکر آن نمی پردازد - و بعد آن بابر پادشاه صلاح در بردن آنجا ندیده  
 دل از ملک و ملک موروثی کنده با جمعی از هرا خواهان خود را  
 بکابل رساندند - سلطان ناصر میرزا که از بنی اعمام پادشاه می باشد  
 و در کابل حکومت داشت باستقبال برآمده پادشاه را بکابل آورده  
 باظهار کمال اخلاص و اطاعت کمر خدمتگاری بر بست - و پادشاه  
 از نهایت راضی گشته حکومت غزنین بدو عطا فرموده روانه  
 ساختند - و به تنبیه افغانان یوسف زئی با قلت جمعیت متوجه  
 شده قریب سه هزار افغان را بقتل آورده زن و مرد بسیار اسیر  
 کرده آن ولایت را بتصرف آورده بخواجه کلان عنایت فرمودند \*

درین حال متواتر خبر فوت سلطان سکندر لودی و قائم مقام او گشتن  
 سلطان ابراهیم و برپا شدن فتنه و نفاق برادران و امیران و برهم  
 خوردن بند و بست و نظام هند با نوشته دولت خان که یکی از  
 امرای با وقار افغانه بود مشتمل بر سخن سلوک سلطان ابراهیم

رسیده محرک عزم تمخیر دهلی گردید \*

در اوراق اخبار ملوک هند و عجم چنین مرقوم قلم فرخنده رقم گشته که فردوس مکنی کشور ستانی قبل ازین چهار دفعه بقصد تمخیر هندوستان که تفصیل بیان آن درین مکن بطول کلام منجر میگردد متوجه گردیدند - و چند فقره بر سبیل اجمال بزبان خامه میدهد \*

اول دفعه در سنه نهصد و بیست و پنج ( ۹۲۵ ) تا دریای اتک و بعضی سرحد پنجاب رسیده به تنبیه کهکوران و دیگر مفسدان آن ضلع پرداخته - از آنکه قبل ازین هم اکثر مکن آن طرف در تصرف امیر تیمور صاحبقران غازی در آمده بود از سرنو بنامق آن پرداختند و حکام منصوب ساختند - از شنیدن اخبار فساد آمیز طرف ولایت گرم سیر بکابل مراجعت نمودند و در همین سفر خبر بهجت اثر مرده تولد فرزند سعادت مند مبشر گردیده چون عازم تمخیر هند بودند بغال مبارک گرفته محسوس به هندال میرزا ساختند \*

بار دوم تا لاهور و ملتان و سرهند متوجه شده مابین راه چندین سرکشان افغان و دیگر مفسدان را مقتول و اسیر ساخته سی هزار غلام و کنیز و چهار صد هزار شاه رخی بوزن یاک منقل برضامندی زمیاداران و ازیاب ضیاع و عقار محالات و پرگنات از محصول مال بتصرف آورده بحسب رسیدن خبرهای مختلف سمت کابل و آن دیار عنان توجه بآنطرف معطوف ساختند - و تنبیه مفسدان آنضلع و تعمیر قلعه و عمارت‌های ویران و دل‌های شکسته نمودند \*

دفعه ثالث در سنه نهصد و بیست و شش [۹۲۶] تا سرهند

پرتو زایت ظفر اثر انداخته - درین سفر بعضی بیدوئنان که  
 براهنائی افغانان از جاده اطاعت انحراف ورزیده بودند بقتل  
 رسیدند و جمعی کثیر اسیر گردیدند - و خرابی بسیار که بملک  
 مال و رعایا رسیده بود به تسلی آنها پرداخته از سر نو منقاد و مطیع  
 ساختند - و بقصد تسخیر قندهار ضرورتاً مراجعت اتفاق افتاد -  
 و قریب چهار سال در امتداد محاصره قندهار و موانعات دیگر دران  
 سمت منقضی گردید - درین اوقات مکرر نوشته دولتخان لودی  
 مصحوب دولت خواهان معتبر مشتمل بر اظهار برهم خوردن سلطنت  
 هند و التماس نزول قدم بآن طرف می رسید \*

دفعه چهارم در سنه نهصد و سی [ ۹۳۰ ] بهمرکابی فتح  
 و نصرت برآمده بملک کهکوان عنان توجه معطوف داشتند - بعد  
 رسیدن نزدیک لاهور بهار خان و مبارک خان لودی با جمعی دیگر  
 افغانان بقدم جرأت بی ادبی استقبال نموده بجزای کردن خود  
 رسیده باعث تاراج و غارت رفتن و سوختن بازار و شهر لاهور گردیدند -  
 همچنان سرکشان دیپال پور را بجزا رسانده قتل عام فرمودند -  
 درین ضمن دولتخان لودی که از سلطان ابراهیم فوار اختیار نموده  
 باعث طلب حضرت گردیده بود با غازی خان و دلاور خان پسران  
 شرف اندوز ملازمت گشته بعرض رساند که طرف تهاره جمعی  
 از افغانه بمرگروهی اسمعیل جلوانی جمع آمده اراده فاسد دارند  
 اگر فوجی بآنها تعیین گردد بهتر است - حضرت در تهیه مقرر نمودن  
 فوج بودند دران حین دلاور خان پسر دولتخان خفیه بعرض رسانید  
 که پدر و برادر از راه غدر اراده متفرق ساختن لشکر حضرت دارند و

فردوس مگانی از خارج نیز تحقیق صحت کلام او نموده دولت خان و غازی خان را مقید ساخته باز بنقضای وقت و مصلحت عفو و تقصیر او نموده قصبه سلطان پور را که بنا کرده او بود با دیگر توابع آن در جاگیر پدر و پسر مقرر فرمودند - و آن هر دو بی دولتان بعد از رخصت یافتن بر سر جاگیر رفته از آنجا سرانجام سرکشی باخود برداشته باطراف کوه شتافتند - بعد عرض رسیدن آن اقطاع بداور خان که در رکاب مانده بود بلا شرکت مرحمت گردید - و بسبب خلل دولتخان بی دولت و موانع دیگر از سرهند بلاهور مراجعت فرمودند و از آنجا بکابل تشریف فرمودن ضرور گردید - چون در آن سفر سلطان علاءالدین برادر سلطان ابراهیم شرف ملازمت حاصل کرده بود دیپالپور را به سلطان علاءالدین و باباقشه و لاهور را به میر عبد المریز و سیال کوه را به خسرو کوکلتاش خان عنایت فرمودند - بعد مراجعت حضرت دولتخان و غازی خان به روجهی که توانستند داور خان را بدست آورده بانواع عقوبت مقید ساخته جاگیر سلطان پور را بتصرف خود آوردند - و با لشکر زیاد بر سر سلطان علاءالدین رفته بعد جنگ هزیمت دادند - سلطان علاءالدین خود را نزد حضرت بکابل رسانده حکم مدد و اعانت و رفاقت خود برای تسخیر دهلی بنام امرای مغل آورد - و دولتخان بعد هزیمت دادن سلطان علاءالدین بر سر حکام و امرای لاهور لشکر کشیده شکست فاحش یافت - درین ضمن فوج تعیین کرده سلطان ابراهیم برای تنبیه دولتخان رسید - و دولتخان سردار فوج را بتدبیر و چاپلوسی از خود ساخته لشکر او را متفرق گردانیده از شنیدن رسیدن فرمان معارفت سلطان علاءالدین برای



تسخیر دهلی با سلطان علاء الدین اتفاق نموده اطاعت نامه بمهر قضاوت و اکابران درست ساخته امرای مغلیه را شفیع خود گردانیده لشکر عظیم فراهم آورده همراه پسران خود در رکاب سلطان علاء الدین داده روانه دهلی ساخت - و خود دولتخان و غازیخان در پنجاب ماندند - و سلطان علاء الدین بر سر سلطان ابراهیم رفته بعد مکر جنگ نمودن و شبخون ردن شکست و هزیمت عظیم یافت - چنانچه سابق در ذکر سلطنت لودیها و خاتمه جلد اول باحاطه تحریر در آمده - و دولتخان از طرف فتنه انگیزی علاء الدین مایوس گردیده باز عریضه بخدمت حضرت برای التماس توجه زایات طرف دهلی روانه نموده

توجه فردوس مکانی بابر پادشاه به هندوستان دفعه

پنجم و با ابراهیم لودی فرمانروای هندوستان

مصاف کردن و رایات فتح افراشتن

مره آخری که دفعه پنجم باشد کشور ستانی در سنه نهصد و سی [۹۳۰] (36) روز جمعه غره صفر المظفر بقصد تسخیر هندوستان بهمعنائی فوج فتح و ظفر از کابل کوچ فرمودند - و در همان روزها پادشاهزاده محمد همایون از بدخشان و خواجه کلان بیگت از غزنین رسیده سعادت قدمبوس حاصل نموده در رکاب رفیق شدند - بعدگشتن از سیال کورت سلطان علاء الدین ملازمت نموده مورد عنایات گردید - چون نزدیک لاهور نزل فرمودند اکثر منصوبان آن ضلع شرف ملازمت

( 36 ) در تاریخ نوشته سنه ۹۳۲ نوشته • و همین صحیح است •

دریافتند - دولتخان بی دولت باتفاق پھر ان بی سعادت باوجود مکرر فرستادن عریضہ با چہل ہزار سوار بر سر رازہ حضرت گستاخانہ پلش آمدہ ہزیمت یافتہ بقلعہ ملوت در آمدہ محصور گردیدہ بزنیار در آمد و بشفاعت مقربان بملازمت رسیدہ دو شمشیر کہ ہمیشہ می بہت ہردو را در گردن انداختہ سر تسلیم بر قدم مبارک گذاشت - و قلم عفوبرجوائم او کشیدہ گشت - چون خلائق بر سر عیال و ناموس افانہ و تاراج مال ریختہ داخل قلعہ گردیدہ مہموم نمی شدند حضرت از رازہ ترحم خود بنفس نفیس سواری فرمودہ یقینیہ لشکر پرداختہ باعث مامور شدن ناموس آنجماعہ عقل و ہوش باختہ گردیدند - و مال و اسباب و کتاب بحیار سواری آنکہ بدست تاراجیان افتاد در سرکار بضبط آمد - و پارہ جواہر و کتاب برای خاصہ نگاہداشتہ باقی بشاہزادہ ہمایون بخشیدند و برای میرزا کامران فرستادند - غازیخان کہ خود را طرف کورہ رساندہ بود از انجا روانہ دہلی گردید و دولتخان کہ از ہمہ طرف راندہ شدہ بود و عرضہ مرگ گشتہ ببادیہ عدم شنافت \*

گویند روزی کہ از آب سند عبور فرمودند عرض لشکر نہ ہزار سوار بمرض مبارک رسید - و جاسوسان خبر روانگی سلطان ابراہیم با لک سوار و فیلان جنگی محبت بی شمار از دہلی و رسیدن بہ پانی پت کہ از دہلی چہل کورہ مابین سرھند و دہلی واقع شدہ رساندند - و تا رسیدن کشورستانی ب سرھند جمعی از سرکشان در تلافی اعمال بصر پنچہ شاہین اجل گرفتار آمدند - و بعضی بصد پیشیمانی استغفار کنان بملازمت آمدہ حاضر گردیدند